

نقد و بررسی تحلیلی معرفت از منظر کیت لور

محمد مهدی عبدالهی *

محمد حسین زاده یزدی **

چکیده

کیت لور که سرشناس‌ترین مدافع کنونی انسجام‌گرایی در توجیه است، با اشاره به معانی سه‌گانه شناخت در زبان انگلیسی و تعیین معنای سوم، یعنی تصدیق برخی اطلاعات به‌منزله معرفت موردنظر در معرفت‌شناسی، این تحلیل لغوی را بسنده نمی‌داند؛ از این رو به تحلیل فلسفی حقیقت شناخت پرداخته، برخلاف دیدگاه رایج در معرفت‌شناسی مغرب‌زمین، افزون بر سه عنصر باور، صدق و توجیه، عنصر چهارمی را با عنوان الغاناپذیری در کار می‌آورد. وی حقیقت صدق را علامت‌زدایی دانسته، به جای شرط باور نیز شرط پذیرش به هدف احراز حقیقت و اجتناب از خطا را قرار می‌دهد. سپس مقصود از توجیه را داشتن دلیل و شواهد کافی برای پذیرش اعلام می‌کند و سرانجام برای فرار از اشکال مشهور گتیه، شرط الغاناپذیری را به مؤلفه‌های سه‌گانه شناخت می‌افزاید. به اعتقاد نگارنده، عناصر چهارگانه تحلیلی لور اشکالاتی دارند، از جمله اینکه تفسیر صدق به علامت‌زدایی ناتمام است. در شرط پذیرش نیز میان تصدیق قلبی و تصدیق ذهنی خلط شده است. در شرط توجیه نیز ابهاماتی در کلام لور می‌توان یافت.

کلیدواژه‌ها: تحلیل معرفت، صدق، باور (پذیرش)، توجیه کیت لور، انسجام‌گرایی.

مقدمه

بنابر سنت رایج در فلسفه غرب، معرفت را «باور صادق موجه» (TJB) می‌دانند. بر این اساس توجیه (Justification) یکی از مقومات سه‌گانه معرفت به‌شمار می‌آید. موجه‌سازی، متکفل بررسی راه دستیابی به صدق است.

مبناگروی (Foundationalism) رایج‌ترین نظریه در باب توجیه معرفت است که فیلسوفان اسلامی قرائت ویژه‌ای از آن دارند که می‌توان آن را «مبناگروی برهانی مبتنی بر بدیهیات» نامید. با این حال، مبناگروی به‌منزله دیدگاه کلاسیک موجه‌سازی، در قرن اخیر با روی‌گردانی شدید معرفت‌شناسان روبه‌رو شد و اشکالاتی که متوجه این دیدگاه بودند، سبب پیدایش دیدگاه‌های بدیل شدند که مهم‌ترین آنها انسجام‌گروی (Coherentism) است.

بدین ترتیب شمار درخور توجهی از معرفت‌شناسان همچون کوآین، سالرز، رشر، گیلبرت هارمان، ویلیام لیکان، لورنس بونجور و کیث لور انسجام‌گروی را اختیار کردند. به‌گفته جان بندر در کتاب وضعیت کنونی انسجام‌گروی، به اعتقاد معرفت‌شناسان بی‌تردید کیث لور و لورنس بونجور سرشناس‌ترین مدافعان انسجام‌گروی در دهه‌های اخیر هستند (Bender, 1989, p. vii)، اما بونجور به تعبیر خود وی «پس از آنکه مدتی طولانی در بیابان وسوسه‌انگیز، ولی بی‌پایان انسجام‌گروی سرگردان» (Bonjour, 2001, p. 21-22) بود، با انسجام‌گروی وداع گفت و اکنون در زمره مبناگرایان به‌شمار می‌آید. بر این اساس کیث لور فیلسوف تحلیلی و استاد دانشگاه آریزونا در حال حاضر مهم‌ترین نظریه‌پرداز انسجام‌گروی به‌شمار می‌آید. از سوی دیگر، به‌گفته جان پالک و جوزف کراز، انسجام‌گروی کیث لور تنها نظریه کل‌گرایانه ایجابی انسجام است که همه جوانبش به‌دقت سنجیده شده است (Pollock & Cruz, 1986, p. 75). با توجه به جایگاه کیث لور در معرفت‌شناسی معاصر و ضرورت بررسی دیدگاه‌های وی از سوی طرفداران معرفت‌شناسی اسلامی، در نوشتار پیش‌رو به بررسی تحلیل وی از معرفت خواهیم پرداخت.

معانی «Knowledge» در زبان انگلیسی و معنای مقصود در معرفت‌شناسی غربی

از آنجا که فعل «know» و به دنبال آن مشتقاتش مثل «knowledge»، در زبان انگلیسی معانی

نقد و بررسی تحلیل معرفت از منظر کیت لور □ ۳۳

پرشماری دارند، کیت لور همچون برخی از معرفت‌شناسان انگلیسی‌زبان برای پرهیز از مغالطه اشتراک لفظی، به معانی سه‌گانه این واژه اشاره، و معنای موردنظر از آن را در معرفت‌شناسی معین کرده است.

۱. مهارت و توانایی: در یک معنا، «to know» به معنای داشتن شکل ویژه‌ای از مهارت یا توانایی است. در جملات زیر مقصود از «know» و «knowledge» داشتن مهارت موردنیاز برای انجام کاری ویژه است:

I know the way to Lugano;

I know the expansion of pi to six decimal places;

I know how to play the guitar.

هرگاه فعل «know» به نحوه انجام فعلی نسبت داده شود، این معنای مهارت و توانایی موردنظر است. در ترجمه فارسی این‌گونه موارد یا در بیان همین محتوا به زبان فارسی نیز از معادل‌هایی چون «توانستن» و «بلد بودن» استفاده می‌شود (حسین‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۴۶، پاورقی ۳؛ فیاضی، ۱۳۸۶، ص ۵۴).

۲. آشنایی: معنای دیگر «to know» آشنا شدن با چیزی یا کسی است. در جملاتی همچون:

I know the city;

I know John.

وقتی می‌گوییم جان را می‌شناسم، منظورم این است که با جان آشنا هستم. در جمله «من این شهر را می‌شناسم» نیز فعل «know» ممکن است به این معنا باشد که من با این شهر آشنا هستم، هرچند می‌تواند به معنای مهارت داشتن نیز باشد.

۳. تصدیق و پذیرش: گاه «to know» به معنای تصدیق اطلاعات است. به این جملات دقت کنید:

I know about Alphonso and Elicia;

I know that the neutrino has a rest mass of 0;

I know that what you say is true;

I know the sentence "Some mushrooms are poisonous" is true;

در هر چهار مثال بالا، واژه «know» به معنای تصدیق برخی اطلاعات است. اگر من می‌دانم که جرم سکون نوترون صفر است، این اطلاعات را که «نوترون دارای جرم سکون صفر است» می‌پذیرم. به همین جهت، لِرر از این معنا به منزله معنای اطلاعاتی «know» یاد می‌کند (Lehrer, 1990, p. 2-4; Lehrer, 1974, p. 1-3).

معرفت‌شناسی با معنای سوم، یعنی معنای اطلاعاتی «know» و «knowledge» سروکار دارد. پس مقصود از این واژگان در معرفت‌شناسی، شناخت به معنای داشتن اطلاعات نسبت به یک امر است (Lehrer, 1990, p. 4-5; Lehrer, 1974, p. 3). به اعتقاد برخی فیلسوفان تعریف لغوی واژه «knowledge» ما را از تعریف حقیقی آن در معرفت‌شناسی بی‌نیاز می‌کند؛ اما لِرر با نقد این انگاره - که به جهت تنگی مجال از آن می‌گذریم (Lehrer, 1990, p. 4-9; Lehrer, 1974, p. 3) - معتقد است که پس از تعیین معنای موردنظر از شناخت در معرفت‌شناسی باید به تحلیل حقیقت آن پردازیم.

تحلیل چهارجزئی کیث لِرر از شناخت

بنا بر تلقی رایج در معرفت‌شناسی مغرب‌زمین، معرفت به «باور صادق موجه» تعریف می‌شود؛ یعنی در برداشت متداول از شناخت، سه جزء برای آن وجود دارد: باور، صدق و توجیه. با این حال لِرر و برخی دیگر از معرفت‌شناسان جزء دیگری بر این سه جزء افزوده، معتقدند شناخت چهار مؤلفه دارد.

۱. شرط صدق

به اعتقاد لِرر شناختی که در معرفت‌شناسی مقصود نظر است، شناخت صدق یک چیز است (Lehrer, 1974, p. 24). وی صدق را نخستین شرط شناخت می‌داند. به گفته او، اگر من بدانم که دارایی رئیس‌جمهور بعدی آمریکا معادل یک میلیون دلار خواهد بود، در این صورت، باید واقعیت داشته باشد که رئیس‌جمهور آینده یک میلیون دلار خواهد داشت. در مقابل، اگر دارایی رئیس‌جمهور آینده در واقع یک میلیون دلار نباشد، من شناخت نخواهم داشت که دارایی

رئیس جمهور آینده یک میلیون دلار خواهد بود. بدین ترتیب شرط صدق را می توان این گونه بیان کرد: ش. ص: اگر S به گزاره P شناخت دارد، در این صورت، گزاره P صادق است (Lehrer, 1990, p.9). حال که صدق از شرایط شناخت است، پیش تر باید حقیقت صدق برای ما روشن شود. به بیان دیگر، برای فهم شناخت باید سرشت و چیستی صدق را واریسی کنیم (Lehrer, 1990, p. 21). به گفته لور، مفهوم صدق سرشار از اختلاف و تناقض آمیز است (Ibid)؛ اما وی تنها به یکی از این اختلافات، یعنی اختلاف در موصوف و مطابق صدق و کذب اشاره می کند. لور در کتاب پیشین خود برخلاف نظریه شناخت به تفصیل بسیار از چیستی صدق سخن رانده است. وی در این کتاب از نظریه معنایی آلفرد تارسکی در باب صدق آغاز می کند و سرانجام تعریف معناشناختی تارسکی برای صدق را با قدری اصلاح و تکمیل می پذیرد (Lehrer, 1974, p. 25-31)؛ سپس به نقل و بررسی اشکال های وارد بر نظریه معنایی با قرائت خودش پرداخته (Ibid, p. 31-42)، در نهایت از میان دیگر دیدگاه ها نظریات مطابقت و انسجام را بررسی می کند و آنها را نیز به دیدگاه خود تحویل می برد (Ibid, p. 42-47).

البته باید به این نکته بسیار مهم توجه داشته باشیم که تارسکی دیدگاه خود را تفسیری از نظریه ارسطو و تعریف مطابقت می داند؛ اما کیت لور همچون برخی دیگر از معرفت شناسان، آن را تقریری از نظریات تحویل گروانه صدق به شمار آورده است. از همین روست که وی در هر دو کتاب یادشده، دیدگاه تارسکی را با نظریه حداقلی یکی می گیرد.

حاصل آنکه لور از میان دیدگاه های مطرح در باب چیستی صدق، معتقد به دیدگاهی تحویل گروانه است که در کتاب نخست خود آن را «نظریه تحویلی صدق» نامیده (Ibid, p.33-38,75)، اما در کتاب اخیرش اغلب با عنوان «نظریه حداقلی صدق» از آن یاد کرده (Lehrer, 1990, p. 21-25)، گاه نیز به صراحت آن را «نظریه علامت زدایی صدق» می خواند (Ibid, p. 23-24). به تصریح خود او: گزاره «P» صادق است، اگر و تنها اگر P (Ibid, p. 9).

لور در بحث مورد اختلاف موصوف و مطابق صدق و کذب معتقد است گزینه طبیعی برای این امر همان «جملات» است. از سوی دیگر، وی نظریه یا تعریف مطلق صدق را مطرح کرده و از امتناع آن سخن رانده است (Ibid, p. 20-21). وی یک نظریه یا تعریف عام در باب صدق

جملات را بدین صورت بیان می‌کند: X صادق است اگر و تنها اگر...

در این قاعده، نظریه‌ای کامل درباره‌ی صدق جملات یا تعریف آن، باید در طرف چپ این طرحواره قرار گیرد. اگر چنین قاعده‌ی کلی‌ای داشته باشیم، مفادش این است که هر جمله‌ای در چه شرایطی صادق است و در واقع، پاسخی به پرسش از چیستی صدق خواهد بود (Ibid, p. 21). مقصود وی از نظریه‌ی مطلق یا عام صدق، نظریه‌ای کلی و قاعده‌ای فراگیر است که می‌توان آن را در همه‌ی موارد، یعنی هرگونه جمله‌ای به کار گرفت؛ اما لورر معتقد است چنین نظریه‌ی مطلقیه‌ی دربارۀ صدق ممکن نیست. علت امتناع نظریه‌ی مطلق صدق از نظر لورر آن است که هر نظریه‌ی عامی در این باب، در برخی از موارد منجر به تناقض‌نمایی مشهور می‌شود که مقصودش همان پارادوکس دروغ‌گوست.

حاصل سخن وی آن است که یک نظریه‌ی عام درباره‌ی صدق باید شرایط صدق همه‌ی جملات را بیان کند، حتی جملاتی که ناظر به جملات دیگر هستند؛ یعنی هم شامل جملات «زبان شیء» باشد و هم جملات «فرازبان» را دربرگیرد؛ در حالی که چنین چیزی ممکن نیست؛ چراکه در تبیین شرایط صدق خود این نظریه که در قالب یک جمله است، به مشکل برخورد می‌کنند. به اعتقاد لورر تناقض‌نمای دروغ‌گو مشکلی جدی بر سر راه یک نظریه‌ی عام صدق است؛ به گونه‌ای که هر یک از راه‌حل‌های ارائه‌شده نیز پیامدهای بغرنجی به دنبال دارند. وی در ادامه به بررسی راه‌حل تارسکی می‌پردازد و به رغم تأثیرپذیری شدیدش از وی معتقد است این راه‌حل نیز ناتمام بوده، خود دچار تناقض است (Ibid, p. 21-23).

همان‌گونه که گذشت، لورر در باب چیستی صدق، معتقد به نظریه‌ی حداقلی و علامت‌زدایی صدق است که صورت کلی آن بدین‌گونه است: «X» صادق است اگر و تنها اگر X. در اینجا باید به جای «X» میان علامت نقل قول و X در انتهای فرمول، جمله‌ای خبری قرار داده شود. به گفته‌ی لورر یکی از نتایج مهم تناقض‌نماها این است که نشان می‌دهند حتی نظریه‌ی حداقلی و علامت‌زدایی را نیز نمی‌توان به صورت مطلق درباره‌ی صدق جملات پذیرفت. با این حال، وی معتقد است این سخن به معنای ابهام در معنای صدق نیست، بلکه صدق یک مفهوم اولی و بدیهی است. از سوی دیگر، منتهی شدن نظریه‌ی حداقلی صدق به پارادوکس دروغ‌گو مستلزم آن

نیست که این نظریه را به کلی کنار بگذاریم؛ چراکه نظریه مزبور در هر جمله‌ای که با واسطه یا بی واسطه به خود ارجاع ندهد، کارایی دارد. به بیان دیگر، دیدگاه حداقلی صدق شرط صدق یک جمله را برای بسیاری از جملات یک زبان - هرچند نه همه آنها - معین می‌کند (Ibid, p. 24). نکته نهایی در باب شرط صدق ناظر به ارتباط آن با شرط دوم شناخت، یعنی پذیرش است. در ادامه خواهد آمد که به اعتقاد لور، پذیرشی که شرط شناخت و یکی از مؤلفه‌های تشکیل دهنده آن است، پذیرش یک گزاره تنها به جهت صادق بودن آن است. از سوی دیگر، نکته مهمی که باید بدان توجه داشت، آن است که تناقض‌نمای پیش‌گفته منحصر در جملات یا حداکثر اموری همانند آنها مانند گزاره‌ها و قضایای لفظی نیست؛ بلکه به گفته لور، تناقض‌نما به پذیرش‌ها نیز سرایت می‌کند. تناقض‌نماها از کلمات به تصورات، یعنی از جملات به پذیرش‌ها منتقل می‌شوند و بدین ترتیب، به گونه مستقیم با پژوهش ما ارتباط می‌یابند. به این مثال بنگرید: پذیرش S نسبت به این گزاره که چیزی یک فیلسوف است، صادق است اگر و تنها اگر S بپذیرد که چیزی یک فیلسوف است و چیزی یک فیلسوف باشد. و به طور کلی:

(G) پذیرش S نسبت به گزاره P صادق است اگر و تنها اگر S، گزاره P را بپذیرد و P. اما این قضیه کلی نیز که بیان‌گر شرایط صدق یک پذیرش است، در مواردی به تناقض‌نما می‌انجامد. قضیه زیر را در نظر بگیرید:

(F) آنچه تنها شخص موجود در اتاق شماره ۲۲۶ در حال حاضر پذیرفته است، کاذب است. فرض کنید من بدون آن که از واقعیت آگاهی داشته باشم، همان شخص باشم. با فرض (G) و اینکه من همان تنها شخص واقع در اتاق شماره ۲۲۶ هستم، پذیرش من نسبت به (F) صادق است، اگر و تنها اگر من (F) را بپذیرم و آنچه می‌پذیرم کاذب باشد. پس پذیرش من نسبت به آن صادق است، اگر و تنها اگر کاذب باشد (Ibid, p. 24-25).

حال لور می‌گوید هرچند ارائه نظریه یا تعریفی عام درباره صدق برای جملات یا پذیرش‌های موردنظر ما امکان ندارد، ما می‌توانیم همچنان بر سر این سخن باشیم که نوع پذیرش مربوط به شناخت، پذیرشی است که معطوف به صدق باشد. تناقض‌نماهای مربوط به

صدق مستلزم تناقض‌نمایی این امر نیستند که به دنبال پذیرش P باشیم اگر و تنها اگر گزاره P صادق باشد. به اعتقاد لور، ما حتی می‌توانیم این هدف را بدون هیچ‌گونه استفاده از کلمه «صادق» صورت‌بندی کنیم، بدین نحو که بگوییم: «هدف پذیرش آن است که گزاره P را بپذیرم اگر و تنها اگر P» (Ibid, p. 25).

روشن است که این تقریر از پذیرش بر اساس نظریه حدافلی و علامت‌زدایی صدق است، و درست به همین جهت است که به تصریح لور، این تلقی از پذیرش را بدون استفاده از مفهوم صدق نیز می‌توان صورت‌بندی کرد.

حاصل دیدگاه لور در باب چیستی صدق آن است که:

الف) وی معتقد به نظریه تحویل‌گروانه علامت‌زدایی است، اما

ب) معتقد است پارادوکس دروغ‌گو راه‌حل ندارد. از این رو هیچ نظریه‌عامی در باب چیستی صدق قابل ارائه نیست. بنابراین دفاع وی از نظریه علامت‌زدایی نیز تنها در غیر موارد تناقض‌آمیز است.

۲. شرط پذیرش

بنا بر سنت رایج در فلسفه غرب، شرط دوم شناخت، «باور» است؛ بدین صورت که

ش. ب: اگر S به گزاره P شناخت دارد، در این صورت S به گزاره P باور دارد.

به همین جهت، معرفت را به «باور صادق موجه» تعریف می‌کنند؛ اما لور بنا به پاره‌ای ملاحظات که در ادامه به‌اجمال بیان خواهند شد، بر این اعتقاد است که باید «پذیرش» را به جای شرط باور قرار دهیم، و آنچه شرط دوم شناخت است، پذیرش است، نه باور، یعنی:

ش. پ: اگر S به گزاره P شناخت دارد، در این صورت S گزاره P را می‌پذیرد.

کیث لور معتقد است «پذیرش» شرط شناخت است، نه باور. به گفته او، برای اینکه فرد نسبت به صدق چیزی شناخت داشته باشد، لازم نیست یک احساس قوی نسبت به صدق آن داشته باشد. آنچه لازم است، پذیرش از نوع مناسب، یعنی پذیرش با هدف کسب حقیقت و اجتناب از خطا درباره امر مورد پذیرش است. حاصل آنکه به اعتقاد لور شرط شناخت، نه باور، پذیرش است. این پذیرش نوع خاصی از باور، یعنی «پذیرش معطوف به صدق» است (Ibid, p. 11,26).

هدف پذیرش: همان‌گونه که اشاره کردیم، شرط شناخت از دیدگاه لور پذیرش با هدف خاص، یعنی کسب حقیقت و اجتناب از خطاست. از این‌رو درباره این هدف باید اندکی توضیح دهیم. برای پذیرش یک گزاره از سوی یک فرد اهداف مختلفی قابل فرض است. انسان ممکن است چیزی را به قصدی بپذیرد، در حالی که به قصد دیگر آن را نمی‌پذیرد. برای مثال، به گفته لور، یک ایمان‌گرا، وجود خدا را به خاطر دین‌داری می‌پذیرد، بی‌آنکه شواهد و براهین اثبات صدق این مدعا برایش کمترین اهمیتی داشته باشند؛ یا اینکه ما به درستکاری دوست خود باور داریم، چرا که چنین باوری مایه دل‌خوشی ماست؛ تا آنجا که چه بسا شواهدی هم ضد این باور خود داشته باشیم. بنابراین مواردی وجود دارد که در آنها آنچه بدان باور داریم، برای احراز حقیقت، مورد پذیرش ما قرار نگرفته‌اند. به اعتقاد لور، این نحوه از پذیرش، شرط شناخت نیست، بلکه شرط لازم برای شناخت پذیرشی است که به قصد اکتساب حقیقت و اجتناب از خطا صورت گرفته باشد.

حاصل آنکه لور از سویی «پذیرش» را به جای شرط باور قرار داده است، و از سوی دیگر، هرگونه پذیرشی را شرط شناخت نمی‌داند، بلکه نوع خاصی از پذیرش برای شناخت لازم است که عبارت است از پذیرش چیزی با هدف دستیابی به حقیقت و اجتناب از خطا.

از سوی دیگر، باید توجه داشته باشیم که هدف پذیرش از نگاه لور امری مرکب است. توضیح آنکه اگر کسی تنها به دنبال اجتناب از خطا باشد، می‌تواند با عدم پذیرش هیچ چیز به این هدف دست یابد؛ زیرا اگر هیچ چیز را نپذیرد، هیچ امر کاذبی را نیز نپذیرفته است. از سوی دیگر، اگر فردی تنها به دنبال پذیرفتن حقایق باشد، با پذیرش هر چیزی به هدف خود می‌رسد؛ زیرا کسی که همه گزاره‌ها را بپذیرد، هیچ حقیقتی از دایره پذیرش وی بیرون نخواهد ماند. بنابراین هیچ‌یک از این دو هدف بسیط پذیرش، جزء تشکیل‌دهنده شناخت نیستند، بلکه ترکیب آن دو باید به منزله هدف پذیرش مدنظر باشد. حاصل آنکه

هدف مناسب پذیرش این است که گزاره P را بپذیریم تنها و تنها اگر گزاره P صادق باشد (Ibid, p. 11,20-21).

از اینجاست که شرط پذیرش از دیدگاه لور، ارتباط تنگاتنگی با شرط نخست، یعنی صدق دارد. به همین جهت، وی در کتاب نظریه شناخت، این دو را در کنار یکدیگر توضیح داده است. از

سوی دیگر، از آنجاکه پیش از این روشن شد که لورر در چیستی صدق از نظریه علامت‌زدایی دفاع می‌کند، در جایی دیگر، هدف از پذیرش شناخت را به طور دقیق‌تر بدین نحو بیان می‌کند: «هدف عبارت است از پذیرش گزاره P، اگر و تنها اگر P» (Ibid, p. 11).

۳. شرط توجیه کامل

بنابر سنت رایج در فلسفه غرب، معرفت شرط سومی نیز دارد که از آن با نام «توجیه» یاد می‌شود. کیث لورر نیز معتقد است صدق و پذیرش تنها دو شرط لازم برای شناخت‌اند، اما کافی نیستند. ما نیازمند به شرط سومی هستیم که همان توجیه است. به گفته لورر:

در حالی که ما ممکن می‌دانیم که یک فرد برای آنکه به گزاره P شناخت داشته باشد، لازم نیست به‌طور کامل به P یقین داشته باشد، تأکید داریم که او باید موجه باشد. در واقع، او باید در پذیرشش نسبت به P به‌طور کامل موجه باشد تا بتوان گفت به گزاره P شناخت دارد (Ibid).

دیدگاه لورر در شرط سوم و چهارم با تلقی انسجام‌گرایانه وی از توجیه‌گره خورده است. از این رو، تبیین همه‌جانبه این دو شرط منوط به تبیین نظریه وی درباره انسجام است. به همین جهت، در این نوشتار تنها به‌اجمال به این دو شرط خواهیم پرداخت و جهاتی از آن دو را بیان خواهیم کرد که متوقف بر انسجام‌گروی او نیستند.

لورر در سخنان خود تعریف صریحی برای توجیه به‌مثابه شرط سوم معرفت بیان نکرده است، اما از لابه‌لای کلمات او این‌گونه می‌توان استفاده کرد که وی توجیه یک گزاره را به معنای «داشتن دلیل و شواهد» برای آن گزاره می‌داند. از سوی دیگر، وی میان توجیه کامل و توجیه ساده تمایز نهاده، شناخت را مشروط به داشتن توجیه کامل می‌داند. او در مقام مقایسه این دو گونه از توجیه، از مثال زیر بهره می‌گیرد:

ممکن است من در پذیرش این امر که منشی‌ام هم‌اکنون در دفتر کارش است، موجه باشم؛ چراکه او به‌طور معمول در این زمان همانجاست. با این حال، چون خودم آنجا نیستم، علم ندارم که او آنجا باشد؛ زیرا اگرچه در پذیرفتن اینکه او آنجاست موجهم، به‌طور کامل موجه نیستم؛ زیرا

نمی‌توانم این احتمال را نفی کنم که او به‌طور مثال، به دنبال مأموریتی خارج از اداره رفته باشد. بدین ترتیب، توجیه من ناقص است. بنابراین آنچه برای شناخت لازم است، توجیه کامل است، یعنی: ش. ت: اگر S به گزاره P شناخت داشته باشد، در این صورت S در پذیرش گزاره P به‌طور کامل موجه است (Ibid, p. 12-13).

بدین ترتیب از سخنان لِرر چنین برمی‌آید که مقصودش از توجیه داشتن در پذیرش گزاره P، «داشتن شواهد» برای پذیرش آن است، و منظورش از «به‌طور کامل موجه» بودن، یا «توجیه کامل» عبارت است از «داشتن شواهد کافی»: «وقتی می‌گوییم S به‌طور کامل موجه است، مقصود ما این است که اگر پذیرش او مبتنی بر شواهد کافی باشد، در این صورت، او از طریق شواهدی که در پذیرفتن گزاره P دارد، به‌طور کامل موجه است» (Ibid, p. 12).

به اعتقاد لِرر، به‌طور کلی سه نظریه درباره توجیه مطرح است که عبارت‌اند از: نظریه شالوده یا مبناگروی، نظریه انسجام یا انسجام‌گروی و نظریه برون‌گروی. وی با نقد مبناگروی به قرائت خاص خود از انسجام‌گروی راه می‌برد.

۴. شرط توجیه بدون کذب

مقاله تأثیرگذار ادموند گتیه و مثال‌های نقض وی بر تحلیل سه‌جزئی شناخت به باور صادق موجه، معرفت‌شناسان را به تکاپو برای برون‌شدن از این مشکل واداشت و یکی از راه‌حل‌ها پذیرش نابسندگی این تحلیل سه‌جزئی و لزوم افزودن شرط چهارم بود. کیث لِرر نیز در برخورد با مشکل گتیه چنین رویکردی را در پیش گرفته است. وی نخست اصل مشکل را طرح و نقضی بر تحلیل سه‌جزئی را تبیین می‌کند؛ سپس در ادامه به ارائه راه‌حل پیشنهادی خویش همت می‌گمارد. گتیه می‌گوید معلمی را فرض کنید که باور دارد یکی از اعضای کلاسش یک خودروی فراری دارد، و نیز فرض کنید او شواهد بسیار محکمی دارد که یکی از شاگردانش، به نام ناگات دارای یک فراری است. این شواهد عبارت‌اند از اینکه آقای ناگات می‌گوید صاحب یک فراری است؛ یک فراری سوار می‌شود؛ اسنادی دارد که نشانگر همین امر است و غیره. معلم هیچ دلیل دیگری ندارد مبنی بر اینکه فرد دیگری در کلاسش یک فراری داشته باشد. او از این مقدمه که آقای

ناگات یک فراری دارد، نتیجه می‌گیرد که دست‌کم یک نفر در کلاس او دارای فراری است. بدین ترتیب معلم در پذیرش اینکه آقای ناگات یک فراری دارد، باید به‌طور کامل موجه بوده باشد. حال تصور کنید که آقای ناگات با وجود این شواهد، در واقع مالک آن فراری نیست، بلکه دانش‌آموز دیگری به نام آقای هویت دارای یک فراری است؛ در حالی که معلم هیچ شهادی بر آن ندارد و از این موضوع بی‌اطلاع است. حال که چنین است، معلم در این باورش که دست‌کم یک نفر در کلاس او مالک فراری است، کاملاً صادق است. تنها به جای ناگات که او گمان می‌کرد صاحب فراری است، هویت مالک آن است. در این صورت، هنگامی که معلم می‌پذیرد که دست‌کم یک نفر در کلاسش دارای فراری است، یک باور صادق به‌طور کامل موجه دارد، اما نمی‌توان گفت که او نسبت به صدق گزاره مزبور شناخت دارد. استدلال گتیه را بدین نحو می‌توان صورت‌بندی کرد:

ممکن است یک فرد در پذیرفتن F با دلیلی که دارد، به‌طور کامل موجه باشد، در حالی که F گزاره‌ای کاذب است، و T را از F استنتاج کند، در حالی که T گزاره‌ای صادق است. وقتی شخص T را از F که در پذیرش آن به‌طور کامل موجه بوده، استنتاج می‌کند، در نتیجه در پذیرش T نیز به‌طور کامل موجه خواهد بود. با التزام به اینکه فرد T را می‌پذیرد، نتیجه تحلیل پیشین این خواهد بود که وی به T شناخت دارد. در چنین موردی، باور T صادق خواهد بود، اما تنها دلیلی که شخص برای پذیرفتن صدق T دارد، استنتاج T از F است. در نتیجه، از آنجا که F کاذب است، پس تنها از سرِ بخت و اقبال بوده که وی در باورش به T صادق است (Ibid, p. 16-17).

راه‌حل لور برای برون‌شدن از مشکل گتیه: افزودن شرط چهارم (عدم ابتدای توجیه بر گزاره کاذب)

لور راه‌حل‌های ارائه‌شده به مشکل گتیه را نابسند می‌داند؛ از این رو خود در صدد پاسخ به این اشکال برمی‌آید. وی برای این منظور، نخست این موارد نقض را تحلیل، و یک جمع‌بندی از آنها ارائه می‌کند تا با راه یافتن به وجه خطای آنها بتواند راه‌حلی مناسب برای این مشکل ارائه کند. به گفته لور، در این موارد فردی به تصویر کشیده شده که دارای پذیرش صادق موجه، اما فاقد

شناخت است. مشکل اساسی این است که گزاره «آقای ناگات مالک یک فراری است»، کاذب است. بنابراین می‌توانیم بگوییم توجیه معلم برای باورش به این گزاره که «دست‌کم یک نفر در کلاسش دارای یک فراری است»، مبتنی بر این گزاره کاذب است که «آقای ناگات یک فراری دارد»؛ و به جهت همین ابتناس است که اگر معلم کذب این گزاره را که «آقای ناگات دارای یک فراری است» بپذیرد، دیگر قادر نخواهد بود پذیرش خود را نسبت به این گزاره که «در میان شاگردانش یک فرد دارای فراری وجود دارد»، به‌طور کامل توجیه کند (Ibid, p. 17).

با بر ملا شدن وجه خطای نهفته در موارد نقض یادشده در مسئله گتیه، راه‌حل مشکل نیز نمایان می‌شود. از دیدگاه لور مشکل این موارد در این است که همگی مبتنی بر یک گزاره کاذب‌اند. از این رو برای آنکه تحلیل ما از معرفت، از راهیابی چنین مثال‌های نقضی به‌دور باشد، باید شرط دیگری را به تحلیل خود بیفزاییم که عبارت است از اینکه توجیه کامل یک شخص برای آنچه می‌پذیرد، نباید مبتنی بر هیچ گزاره کاذبی باشد؛ خواه آن گزاره از مقدمات استنتاج باشد، خواه نباشد. بنابراین باید این شرط را به تحلیل شناخت بیفزاییم:

ش.ا: اگر S به P معرفت داشته باشد، در این صورت، S در پذیرش P به‌طور کامل موجه است به‌گونه‌ای که بر هیچ گزاره کاذبی مبتنی نباشد.

همچنین در جای دیگر آن را بر اساس مفهوم الغاپذیری این‌گونه بیان می‌کند:

اگر S به P شناخت داشته باشد، در این صورت، S در پذیرش P به‌طور کامل موجه است به‌گونه‌ای که با هیچ گزاره کاذبی نقض نشود.

پس به اعتقاد او، ما برای آنکه نسبت به گزاره‌ای شناخت داشته باشیم، باید در پذیرش آن توجیهی داشته باشیم که مبتنی بر هیچ گزاره کاذبی نباشد، یا با هیچ گزاره کاذبی نقض نشود (Ibid, p. 138). بدین ترتیب لور سرانجام به این تحلیل از شناخت می‌رسد:

ش.ش: S به گزاره P معرفت دارد اگر و تنها اگر ۱. P صادق باشد؛ ۲. S, P را بپذیرد؛ ۳. S در پذیرش P به‌طور کامل موجه باشد؛ ۴. S در پذیرش P به‌طور کامل موجه باشد به‌گونه‌ای که مبتنی بر هیچ گزاره کاذبی نباشد (Ibid, p. 18&147).

همان‌گونه که پیش از این یادآور شدیم، تبیین دقیق‌تر و همه‌جانبه‌تر دیدگاه لور در شرط سوم

و چهارم با تلقی انسجام‌گرایانه وی از توجیه‌گره خورده است. از این رو در این نوشتار مجال طرح تفصیلی آن دو وجود ندارد. درست به همین جهت است که لرر پس از ارائه مجموعه پیچیده‌ای از تعاریف پرشمار برای تبیین دیدگاه خود در انسجام‌گرویی، شناخت را به «پذیرش موجه نقض ناپذیر» یا «توجیه نقض ناپذیر» تحویل می‌برد (Ibid, p. 147-149) و معتقد است تحویل شناخت به پذیرش موجه نقض ناپذیر، نتیجه تفسیر وی از شرط چهارم شناخت است، و این شرط مستلزم سه شرط دیگر است (Ibid, p. 149).

نقد و بررسی دیدگاه‌های لرر در مبادی انسجام‌گرویی

آنچه از دیدگاه‌های لرر درباره تحلیل شناخت گفتیم، از جهات پرشماری درخور مناقشه است. در ادامه نوشتار حاضر تنها برخی از این مناقشات را ارائه خواهیم کرد.

۱. نقد تحلیل معرفت به باور صادق موجه نقض ناپذیر

به اعتقاد نگارنده، مهم‌ترین اشکالی که نه تنها بر تحلیل لرر از معرفت، بلکه بر تحلیل رایج سنت فلسفی غرب وارد است، این است که تحلیل ایشان از معرفت، تنها اختصاص به گونه ویژه‌ای از آن دارد و فیلسوفان غربی از سایر اقسام معرفت غفلت ورزیده‌اند؛ در حالی که اتفاقاً برخی از آنها به لحاظ معرفت‌شناختی اهمیت فراوانی دارند.

توضیح آنکه علم در اصطلاح معانی پرشماری دارد، اما در لغت به معنای مطلق فهم و آگاهی است (برای مطالعه بیشتر، ر.ک: مصباح، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۶۳-۶۴؛ فیاضی، ۱۳۸۶، ص ۵۳-۶۳؛ حسین‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۴۳-۴۶). این معنای علم که موضوع معرفت‌شناسی اسلامی است، در نخستین و مهم‌ترین انقسام، به حضوری و حصولی و سپس هریک از آن دو به اقسامی تقسیم می‌شوند. بر پایه یک تقسیم عقلی و دایر بین نفی و اثبات، هر شناختی از یک معلوم، یا به واسطه حاکی است یا بی‌واسطه حاکی. به بیان دیگر، گاه خود واقعیت معلوم نزد شخص عالم حاضر است، مانند احساس گرسنگی یا احساس شادی و درد که به آن شناخت حضوری می‌گویند؛ گاه نیز آگاهی ما از یک معلوم، با واسطه صورت ذهنی آن است و ما از طریق این

صورت و به جهت حکایتگری‌اش از آن معلوم، بدان شیء علم داریم که به آن شناخت حصولی می‌گویند (ملاً صدر، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۳، ۲۳۱، ۳۰۷؛ طباطبائی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۳۷؛ مصباح، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۷۱-۱۷۲؛ ج ۲، ص ۲۱۹-۲۲۱).

علم حضوری تفاوت‌های مهمی با علم حصولی دارد (ر.ک: فیاضی، ۱۳۸۶، درس پنجم) که بی‌تردید اساسی‌ترین آنها خطاناپذیری علم حضوری است. خطا عبارت است از عدم مطابقت علم با معلوم؛ اما در جایی که علم عین معلوم است و میان علم و معلوم هیچ واسطه‌ای نیست، عدم مطابقت میان علم و معلوم اساساً بی‌معناست.

علم حضوری نظر به خطاناپذیری‌اش، اهمیت معرفت‌شناختی سترگی دارد (برای مطالعه بیشتر، ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۸۶، بخش دوم؛ حسین‌زاده، ۱۳۸۸، ص ۵۶-۶۸)؛ تا آنجا که برخی از فیلسوفان اسلامی معاصر، همه علوم بشری، حتی علوم حصولی بدیهی را نیز بر اساس آن پی ریخته‌اند (مصباح، ۱۳۸۶، ج ۱، درس سیزدهم و نوزدهم). علم حصولی در نخستین تقسیم، به تصور و تصدیق تقسیم می‌شود. تصور یا علم مفهومی، تنها شأنیت حکایت از واقعیت خارجی محکی خود را دارد؛ یعنی تصور امری ویژه یا مفهومی کلی، هرگز به معنای تحقق مطابق آن نیست. این واقع‌نمایی شأنی، هنگامی به فعلیت می‌رسد که تصور در ضمن یک تصدیق قرار گیرد. پس تنها علم تصدیقی یا گزاره‌ای است که کاشفیت بالفعل از ماورای خود دارد (همان، ج ۱، ص ۲۳۴؛ برای مطالعه بیشتر، ر.ک: فیاضی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۵-۱۷۵؛ حسین‌زاده، ۱۳۸۸، ص ۶۴-۶۸؛ شریفی، ۱۳۸۷، ص ۵۱-۵۶). براین اساس در معرفت‌شناسی که درباره شناخت‌های انسان و ارزش‌یابی انواع، و تعیین ملاک صحت و خطای آنها بحث می‌کند، بحث اصلی به بررسی «معرفت گزاره‌ای» اختصاص یافته است.

اندیشمندان اسلامی از دو جهت معرفت گزاره‌ای را بررسی کرده‌اند:

۱. جهت ارتباط قضیه با محکی آن (لحاظ عینی): قضیه از این لحاظ، یا صادق است و یا کاذب. قضیه‌ای که مطابق با واقع باشد، «علم و معرفت»، و قضیه غیرمطابق با واقع، «جهل» خوانده می‌شود؛

۲. جهت ارتباط قضیه با مدرک (لحاظ روان‌شناختی): در این دیدگاه، کیفیت اعتقاد شخص

مدرک به قضیه و حالات گوناگون وی در برخورد با یک گزاره کانون توجه است. شخص نسبت به هر قضیه‌ای صرف‌نظر از مطابقت یا عدم مطابقت آن با محکی خود، واجد یکی از این چهار حالت است: قطع، ظن، شک و وهم. نظر به دو جهت یادشده، معرفت گزاره‌ای اصطلاحات متعددی یافته است:

۱. اعتقاد راجح یا ظن: این اعتقاد، خود به ظن اطمینانی (بالاترین مراتب ظن و نزدیک به قطع) و ظن غیراطمینانی تقسیم می‌شود؛
 ۲. یقین به معنای اعم، که مطلق اعتقاد جزمی است؛ یعنی تنها حالت نفسانی مدرک در آن لحاظ شده است، نه جهت واقع‌نمایی آن؛
 ۳. یقین به معنای خاص (این اصطلاح از سوی یکی از معرفت‌شناسان معاصر جعل شده است، ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۶۵)، که اعتقاد جزمی مطابق با واقع است؛ یعنی هر دو جهت روان‌شناختی و معرفت‌شناختی در آن لحاظ شده است؛
 ۴. یقین به معنای اخص، که اعتقاد جزمی مطابق با واقع زوال‌ناپذیر است.
- حال با توجه به آنچه گذشت، وجه اختلاف فیلسوفان اسلامی و غربی درباره موضوع معرفت‌شناسی روشن می‌شود. آن‌گونه که از مباحث معرفت‌شناختی فیلسوفان اسلامی برمی‌آید، موضوع معرفت‌شناسی نزد ایشان، مطلق علم و آگاهی است، از این رو درباره همه اقسام شناخت به گفت‌وگو می‌پردازند (ملاصدرا، ۱۴۱۰ ق، ج ۳، ص ۲۷۸-۳۶۰؛ ج ۸، ص ۲۰۰؛ مصباح، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۴۵-۲۵۷)؛ اما در معرفت‌شناسی غربی از سویی بحث از علم حضوری به هیچ وجه دیده نمی‌شود، و همه مباحث ناظر به علوم حصولی است؛ از سوی دیگر، در مباحث مربوط به علم حصولی نیز تنها به برخی از اقسام آن بسنده می‌شود. توضیح آنکه هرچند تا پیش از نیمه دوم قرن بیستم، مباحث مربوط به مفاهیم و معرفت‌های تصویری نیز در آثار معرفت‌شناسی غرب مطرح بود، معرفت‌شناسان دوران معاصر تنها به یک قسم از معرفت گزاره‌ای می‌پردازند؛ چراکه به‌صراحت معرفت را به‌باور صادق موجه تعریف می‌کنند. روشن‌ترین اشکال این رویکرد آن است که بنا بر این تعریف، معرفت‌شناسی فراگیری نخواهیم داشت که همه اقسام معرفت را کانون بحث قرار دهد، در حالی که معرفت‌شناسی فیلسوفان

اسلامی که معرفت را به معنای مطلق آگاهی گرفته است، همه اقسام شناخت را دربرمی‌گیرد (ر.ک: فیاضی، ۱۳۸۶، ص ۶۳-۶۷؛ حسین‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۴۷-۴۹ و ۶۳-۷۴). البته تعریف معرفت به «باور صادق موجه» اشکالات دیگری نیز دارد که می‌توان تفصیل آنها را در منابع دیگر ملاحظه کرد (ر.ک: حسین‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۵۷-۶۳).

۲. نقد دیدگاه لور در باب صدق

الف. ابهام در نظریه صدق لور: لور در کتاب پیشین خود به صراحت با نظریه مطابقت به مخالفت برخاسته، نظریه معنایی آلفرد تارسکی را با تقریری تحویل‌گروانه پذیرفته است؛ از این رو از دیدگاه خود با عنوان «نظریه حذفی صدق» (The Elimination Theory of Truth) یاد می‌کند (Lehrer, 1974, p. 33-38&75). وی در این کتاب، به صراحت بیان کرده است که نظریه مطابقت و نظریه انسجام در صدق نیز باید به همین نظریه تحویل برده شوند، وگرنه نادرست‌اند (Ibid, p. 42-47)؛ اما در کتاب متأخر خود نظریه شناخت نیز با اینکه در مجموع از همان دیدگاه تحویلی دفاع می‌کند، از چند جهت در کلام وی ابهام وجود دارد:

نخست آنکه همان‌گونه که می‌دانیم دیدگاه تحویل‌گروانه یک دیدگاه نیست؛ بلکه شبکه‌ای از دیدگاه‌های تحویلی وجود دارد که هریک عناوین و طرف‌داران ویژه خود را دارند که از جمله آنها «نظریه حداقلی صدق» (The Minimal Theory of Truth) و «نظریه علامت‌زدایی صدق» (The Disquotational Theory of Truth) است. با این حال، لور توجهی به این اختلافات ندارد و دیدگاه تحویلی خود را گاه نظریه حداقلی خوانده (Lehrer, 1990, p. 21-25)، و گاه آن را نظریه علامت‌زدایی نامیده است (Ibid, p. 23&24). از این رو به دقت معلوم نیست که لور از کدام قرائت دیدگاه‌های تحویلی دفاع می‌کند؛

ابهام مهم‌تر آن است که لور در نظریه شناخت به‌رغم دفاع صریح از دیدگاه تحویلی صدق، در انتهای بحث صدق، گریزی به نظریه مطابقت می‌زند و می‌گوید:

دیدگاه صدقی که برای موارد غیرتناقض‌آمیز پیشنهاد کردیم، [یعنی نظریه حداقلی

علامت‌زدایی] امکان تبیین نظری بیشتر را فراهم می‌آورد. به عنوان نمونه، ممکن

است کسی دربارهٔ چنین مواردی ادعا کنند که پذیرش S نسبت به P، صادق است اگر و تنها اگر پذیرش S نسبت به P مطابق با واقعیت گزاره P باشد [یعنی از نظریهٔ مطابقت دفاع کند]؛ اما بنا بر صحت فرض (G)، مسئله باید از این قرار باشد که پذیرش S نسبت به P، مطابق با واقعیت گزاره P است اگر و تنها اگر S گزارهٔ P را بپذیرد و P. در آن صورت، پذیرش S نسبت به گزارهٔ P، مطابق با واقعیت گزارهٔ P است تنها در صورتی که S گزارهٔ P را بپذیرد و P. بدین ترتیب به نظر می‌رسد برداشت ما از چیستی پذیرفتن گزاره P، یعنی تلقی ما از اینکه یک وضعیت ذهنی پذیرش چگونه می‌شود که پذیرش گزارهٔ P باشد، یعنی محتوای ویژه‌ای داشته باشد، به تقریری از مطابقت می‌انجامد (Ibid, p. 25-26).

از سوی دیگر، لور تصریح می‌کند که مفهوم صدق، سرشار از اختلاف و تناقض‌آمیز است (Ibid, p. 21)؛ با این حال معتقد است این سخن به معنای ابهام در معنای صدق نیست، بلکه صدق یک مفهوم اولی و بدیهی است (Ibid, p. 24). این در حالی است که اگر مفهومی بدیهی و روشن باشد، حتی اگر اختلاف در فهم آن را به‌نحوی بپذیریم، تعبیر به تناقض‌آمیز بودن آن تعبیری نارواست.

ب. نادرستی نظریهٔ علامت‌زدایی لور در حقیقت صدق: به اعتقاد نگارنده، از میان نظریات مطرح در باب حقیقت صدق، همان نظریهٔ کلاسیک، یعنی نظریهٔ مطابقت صحیح است و سایر نظریات به‌ویژه نظریهٔ علامت‌زدایی صدق ناتمام‌اند. دست‌کم دو دلیل بر نادرستی این دیدگاه وجود دارد که بدین شرح‌اند:

نخستین دلیل، ناسازگاری آن با شرط دیگر شناخت، یعنی پذیرش - از منظر لور، و باور بنا بر دیدگاه رایج فلسفهٔ غرب - است؛ زیرا علامت‌زدایی امری است که تنها دربارهٔ یک گزاره یا قضیهٔ لفظی رخ می‌دهد. یک گزاره یا جمله است که می‌توان علامت نقل قول را در دو طرف آن قرار داد، یا این دو علامت را از دو طرف آن زدود. به بیان دیگر، نظریهٔ علامت‌زدایی صدق در اختلاف موجود میان اندیشمندان بر سر موصوف صدق، تنها با دیدگاهی که موصوف صدق را جملات یا گزاره‌ها می‌داند، قابل جمع است. حال با توجه به این دو مسئله روشن می‌شود که اگر صدق به معنای علامت‌زدایی از گزاره یا جمله باشد، باور یا پذیرش را نمی‌توان متصف به صدق کرد؛

چراکه باور و پذیرش اصلاً قابلیت پذیرش علامت نقل قول را ندارند. از این رو زدودن علامت نقل قول از آنها نیز بی معناست. بر پایه این تفسیر، «پذیرش صادق» عبارت است از «پذیرش علامت زدوده»، یعنی پذیرشی که علامت نقل قول از دو طرف آن برداشته شده است؛ در حالی که ترکیب وصفی «پذیرش علامت زدوده» یا جمله معادل آن، هیچ معنای محصلی ندارد. حاصل آنکه دیدگاه لور در باب حقیقت صدق با دیدگاه وی در شرط نخست شناخت، یعنی پذیرش قابل جمع نیست. از این رو وی باید از یکی از آنها دست بشوید؛

دلیل دوم بر ناتوانی نظریه علامت زدایی در تحلیل حقیقت صدق، مبتنی بر تقابل تناقض میان صدق و کذب است. توضیح آنکه صدق و کذب بنا بر نظریه مطابقت، با یکدیگر تناقض دارند؛ چراکه صدق و کذب عبارت‌اند از مطابقت و عدم مطابقت با واقع. از این رو اگر قضیه‌ای دارای وصف صدق نباشد، به حکم تقابل تناقضی که میان صدق و کذب برقرار است، به حتم باید متصف به کذب باشد.

بنابر نظریات دیگر نیز، حتی اگر نسبت تناقض میان صدق و کذب را نپذیریم، بی تردید تقابل میان آن دو امری انکارشدنی نیست. بر این اساس کسی که تفسیری از حقیقت صدق ارائه می‌کند، باید بتواند کذب را نیز تفسیر کند؛ در حالی که این امر درباره نظریات تحویلی به ویژه نظریه علامت زدایی صادق نیست. اگر صدق یک گزاره به معنای کناره‌نهادن علامت‌های نقل قول از دو طرف آن باشد، کذب به چه معنایی خواهد بود؟! به نظر می‌رسد بر پایه تحلیل صدق یک گزاره به علامت زدایی از دو طرف آن، هیچ معنای محصلی برای خطا که مقابل صدق است، نمی‌توان تصور کرد.

۳. نقد دیدگاه لور در باب باور و پذیرش

شرط دیگر شناخت از دیدگاه لور، پذیرش با هدف دستیابی به صدق و اجتناب از خطا بود. به تعبیر خود او، برای آنکه به صدق گزاره‌ای شناخت داشته باشیم، احساس قوی نسبت به صدق آن لازم نیست. باور احساس قوی نسبت به صدق است که مورد نیاز نیست، هرچند بسیاری از فیلسوفان بر این اعتقادند که انسان تنها زمانی به صدق یک گزاره شناخت دارد که به صدق آن اطمینان یا یقین داشته باشد. این دیدگاه‌های لور درباره شرط باور و پذیرش از چند جهت مخدوش‌اند:

الف. ابهام در تفاوت میان باور و پذیرش: نخستین اشکال آن است که تفاوت میان باور و پذیرش

چندان روشن نیست. اینکه آیا پذیرش از باور متمایز است، و اگر متمایز است، دقیقاً چه تمایزی در میان است، در حاله‌ای از ابهام قرار دارد. خود لورر تصریح دارد که پذیرش نوعی باور است؛ گونه‌ و ویژه‌ای از باور، یعنی باور معطوف به صدق (Ibid, p. 11). براین اساس تنها تمایزی که در کلام لورر می‌توان به‌منزله‌ وجه اختلاف باور و پذیرش یافت، این است که هر باوری پذیرش نیست، بلکه پذیرش، باوری است که متوجه صدق گزاره باشد. با این حال به اعتقاد برخی از معرفت‌شناسان اسلامی این تمایز نیز درست نیست؛ زیرا عین همین سخن را درباره‌ پذیرش نیز می‌توان گفت؛ یعنی در پذیرش یک گزاره از سوی یک فرد نیز ممکن است انگیزه‌های گوناگونی در کار باشد، اما آن پذیرشی رکن شناخت به شمار می‌آید که معطوف به صدق گزاره باشد (حسین‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۸۷-۸۸).

ب. خلط میان فهم صدق قضیه با پذیرش صدق قضیه: مهم‌ترین اشکالی که بر تفسیر لورر از شرط پذیرش وارد است، خلط میان فهم صدق یک قضیه با پذیرش آن قضیه است. پیش از این یادآور شدیم که در منطق و فلسفه اسلامی، مطلق علم و شناخت در نخستین تقسیم به علم حضوری و علم حصولی تقسیم می‌شود؛ سپس علم حصولی به تصور و تصدیق منقسم می‌گردد و آنچه فیلسوفان غربی درباره‌ معرفت گفته‌اند، چنان‌که آن را به «باور صادق موجه» تعریف کرده‌اند، متناظر با گونه‌ خاصی از «علم حصولی تصدیقی» است. براین اساس برای بررسی‌دن تعریف معرفت و اجزای آن باید به سراغ این قسم از اقسام علم در معرفت‌شناسی اسلامی برویم.

بنابه دیدگاه محققان از معرفت‌شناسان اسلامی، در میان انبوه تعریف‌هایی که برای تصدیق ارائه شده است، تنها تعریف‌هایی درست‌اند که آن را به فهم و درک تفسیر کرده‌اند؛ چراکه تصدیق از اقسام علم است. از این رو تعریف آن به دیگر حالات نفسانی همچون اعتقاد، باور یا گرایش خطاست. حاصل این دیدگاه آن است که تصدیق در اصطلاح معرفت‌شناختی به دو معنا به کار می‌رود:

الف) تصدیق قلبی که در این معنا با باور، قبول، اعتقاد و اذعان و مانند آنها مترادف است؛ ب) تصدیق علمی که عبارت است از فهم صدق قضیه یا ادراک مطابقت نسبت وقوع یا عدم وقوع با واقع. تفاوت دو امر یادشده در این است که معنای اول، یعنی ایمان، اذعان و اقرار از سنخ گرایش است و حصول آن حالت در انسان، اختیاری و اکتسابی است؛ اما معنای دوم از سنخ بینش و دانش بوده، حصول آن نیز غیراختیاری است. گرایش، عمل و تصدیق قلبی است، در حالی که فهم صدق،

تصدیق علمی است. حال از آنجا که اعتقاد و اذعان و دیگر واژگان همگن حاکی از نوعی گرایش در انسان هستند، اطلاق آنها بر حالات بینشی خطاست. در نتیجه تعریف شناخت و معرفت به اموری از این قبیل نادرست است (ر.ک: حسین زاده، ۱۳۸۸، ص ۸۵-۷۷؛ عبدی، ۱۳۸۵).

اینک پس از تمایز نهادن میان دو معنای تصدیق قلبی و تصدیق علمی، با مراجعه به دیدگاه لور روشن می‌شود که وی نیز میان این دو امر خلط کرده؛ چرا که معرفت را به پذیرش تعریف کرده است. اصل دیدگاه لور در جای‌گزینی باور با پذیرش و نیز سخن وی در تفاوت میان آن دو با توجه به اهداف پذیرش یک قضیه به‌روشنی گواه آن است که او باور و پذیرش را امری غیر از تصدیق معرفتی و ادراک صدق قضیه می‌داند. مثال‌های وی در توضیح هدف پذیرش، به‌ویژه مثال فرد ایمان‌گرا به‌روشنی گواه آن است که مقصود وی از پذیرش همان معنای لغوی و رایج آن است که امری فراتر از فهم صدق قضیه است.

وی در جای دیگری به‌صراحت از پذیرش امور کاذب سخن می‌گوید: «بسیاری از افکار نادرست به شیوه‌های جذابی به ما عرضه می‌شوند و در نتیجه، چه‌بسا در عین اینکه می‌دانیم آنها نادرست هستند، به آنها باور داشته باشیم... چگونه می‌توانیم این تعارض میان شناخت و باور را تفسیر کنیم؟» (Lehrer, 1990, p. 113).

جدایی میان باور به یک قضیه با صدق و کذب آن و بالاتر از آن، تعارض میان شناخت و باور تنها در صورتی قابل فرض است که باور غیر از شناخت و فهم صدق قضیه باشد. این مسئله بی‌تردید مورد پذیرش لور است؛ چرا که همین امر موجب جای‌گزین کردن پذیرش با باور شد. با این‌همه بی‌تردید پذیرش نیز امری غیر از احراز یا فهم صدق قضیه است؛ چرا که حقیقت پذیرش نیز از سخن باور و اعتقاد است. حاصل آنکه پذیرش یک قضیه که لور آن را یکی از اجزای شناخت دانسته است، امری قلبی است که پس از شناخت آن قضیه ممکن است، محقق شود؛ از این رو نمی‌توان پذیرش و حتی باور را از اجزای شناخت به‌شمار آورد.

۴. نقد دیدگاه لور درباره توجیه

همان‌گونه که گذشت، مقصود لور از شرط سوم معرفت به یک گزاره، یعنی «به‌طور کامل موجه بودن»، یا «توجیه کامل» داشتن شخص در پذیرش گزاره P، «داشتن شواهد کافی» برای پذیرش آن

است. این بیان لورر به اعتقاد نگارنده از چند جهت اشکال دارد:

الف. توجیه برای فاعل شناخت یا برای طرف مقابل؟ هرچند لورر در آغاز بحث، توجیه را به داشتن شواهد تفسیر کرده است، در ادامه سخنان خود در تقریر انسجام‌گروی مورد نظر خویش تصریح کرده است که توجیه انسجام‌گروانه یک باور تنها تا جایی لازم است که به یک نقطه مورد وفاق دست یابیم. این سخن هرچند صراحت ندارد، از آن چنین برمی‌آید که گویا توجیه تنها در مقام محاجه با طرف مقابل ضروری است؛ یعنی توجیه نه به معنای داشتن شواهد بر یک باور، بلکه به معنای ارائه شواهد است. روشن است که عدم لزوم ارائه شواهد برای باور مورد اتفاق، تنها با این فرض قابل جمع است که توجیه را ارائه شواهد یک باور بدانیم؛ اما اگر توجیه را داشتن شواهد بر پذیرش یک باور بدانیم، دیگر وجهی ندارد که در صورت پذیرش آن باور از سوی فردی دیگر، نیازی به توجیه آن باور برای خودمان نباشد. البته وی در جایی دیگر به این امر تصریح کرده است؛ آنجا که می‌گوید:

توجیه به‌طور معمول توجیه برای شخص دیگر است، و اینکه آیا توجیه ارائه‌شده به یک فرد کافی هست [یا نه]، بستگی به این دارد که آن شخص چه چیزی را می‌خواهد تصدیق کند... از این رو یک عنصر عمل‌گرایانه در توجیه وجود دارد که به صلاحیت معرفتی آن شخصی بستگی دارد که توجیه متوجه او می‌شود (Ibid, p. 89).

وی در جایی دیگر نیز گفته است: «ما به توجیه‌پذیری یک باور به لحاظ معرفت‌شناختی توجیهی نمی‌کنیم تا اینکه یک امر دارای اهمیت عملی یا نتیجه معرفتی متوقف بر این پرسش باشد» (Ibid, p. 65-66).

ب. ابتدای توجیه بر پیش‌فرض: لورر در پاسخ به استدلال مبنایان از راه دور و تسلسل تصریح می‌کند که چون موجه‌سازی ادعاهای شناختی در یک زمینه اجتماعی انجام می‌گیرد، این فرایند تنها تا جایی باید پیش برود که یک مدعای شناختی مورد مناقشه باشد. به محض آنکه با یافتن قضایای مورد اتفاق، مناقشه بی‌پایان را کنار بگذاریم، می‌توانیم بدون تمسک به باورهای پایه از تسلسل در موجه‌سازی اجتناب کنیم (Ibid, p. 14).

لورر در جایی دیگر نیز بار دیگر سخن از پیش‌فرض گرفتن باورهای اجتماعی به میان آورده، به صراحت اعلام می‌کند:

کاخ معرفت علمی و حکمت عملی ما مبتنی بر زمینه‌ای اجتماعی است که انتقاد و دفاع در آن زمینه مشخص می‌کنند که کدام مدعیات باید به منزله اصول موضوعه نظام‌های علمی و اطلاعات مربوط به احکام عملی به کار گرفته شوند (Ibid, p. 36). شاید در مقام دفاع از لِرر گفته شود که پیش فرض گرفتن پاره‌ای از اصول موضوعه علوم مبتنی بر رویکرد معرفت‌شناسی معاصر است که برخلاف رویکرد معرفت‌شناسی مدرن، از شک آغاز نمی‌کند. همان‌گونه که خود لِرر نیز در آغاز کتاب تصریح دارد که رویکرد معرفت‌شناسی نقادانه خود را با فهم متعارف و فرضیه‌های علمی ناظر به آنچه واقعی است و آنچه قابل شناخت است، شروع می‌کند (Ibid, p. 2).

البته این ادعا نیز برای دفاع از سخن لِرر بسنده نیست؛ چراکه پیش فرض گرفتن پاره‌ای قضا یا برای آغاز بحث درباره معرفت تنها در جایی خالی از اشکال است که خود این پیش فرض‌ها را نیز در مراحل بعدی مورد بررسی و صدق‌آزمایی قرار دهیم؛ در حالی که لِرر به هیچ‌روی از چنین امری سخن نگفته است. افزون بر اینکه بر پایه میناگروی می‌توان از چنین طرحی دفاع کرد، اما بر طبق انسجام‌گروی جایی برای چنین طرحی وجود ندارد.

ج. ابهام در قید «کافی» برای شواهد: اشکال دیگر بیان لِرر، ابهام در قید «کفایت» است. لِرر در کلام خود هیچ معیاری برای کفایت یا عدم کفایت یک توجیه مطرح نساخته، و آن‌گونه که پیش‌تر گفتیم در توضیح این مسئله و برای تبیین تفاوت میان «توجیه کامل» و «توجیه ساده» به بیان یک مثال (باور به حضور منشی در اداره) بسنده کرده است.

نتیجه‌گیری

تحلیل کیث لِرر از حقیقت معرفت، نه تنها ناقص است و اختصاص به برخی از اقسام شناخت دارد، بلکه تفسیرهایی که از عناصر چهارگانه آن به دست داده، از جهات پرشمار درخور مناقشه‌اند. افزون بر ابهام در نظریه لِرر درباره چیستی صدق، تفسیر صدق به علامت‌زدایی مستلزم بی‌معنایی کذب است. در شرط پذیرش نیز میان تصدیق قلبی و تصدیق ذهنی خلط شده است. در تفسیر توجیه نیز به نظر می‌رسد دیدگاه لِرر میان دلیل داشتن و ارائه دلیل در نوسان است. افزون بر اینکه وی توجیه را مبتنی بر پیش فرض می‌داند.

منابع

حسین‌زاده، محمد (۱۳۸۵)، پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر، ج دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

— (۱۳۸۸)، معرفت بشری؛ زیرساخت‌ها (کاوشی در ژرفای معرفت‌شناسی ۳)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

— (۱۳۸۶)، منابع معرفت (کاوشی در ژرفای معرفت‌شناسی ۲)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

شریفی، احمدحسین (۱۳۸۷)، معیار ثبوتی صدق قضایا، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۶ق)، نه‌ایة الحکمة، ط. الثانی عشر، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
عبدی، حسن، «بررسی دیدگاه فیلسوفان مسلمان در تعریف تصور و تصدیق» (تابستان ۱۳۸۵)، معارف عقلی، ش ۲، ص ۳۶-۹.

فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۶)، درآمدی بر معرفت‌شناسی، تدوین و نگارش مرتضی رضایی و احمدحسین شریفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

مصباح، محمدتقی (۱۳۸۶)، آموزش فلسفه، ج هفتم، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌المللی.
ملّاصدرا (صدرالدین محمدبن ابراهیم شیرازی) (۱۴۱۰ق) الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ط. الرابعة، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

Bender, John W. (ed.) (1989), *The Current State of the Coherence Theory: Critical Essays on the Epistemic Theories of Keith Lehrer and Laurence Bonjour, with Replies*, Dordrecht, Kluwer Academic Publishers.

Bonjour, Laurence, (2001), "Toward a Defence of Empirical Foundationalism", in *Resurrecting Old-Fashioned Foundationalism*, Michael R. Depaul (ed.), Lanham, Rowman and Littlefield Publishers, Inc.

Lehrer, Keith (1974), *Knowledge*, Oxford, Clarendon Press.

---- (1990), *The Theory of Knowledge*, Colorado, Westview Press Inc.

Pollock, John L. & Joseph Cruz (1986), *Contemporary Theories of Knowledge*, Rowman & Littlefield Publishers.